



انقلاب اسلامی در دل جهان به‌هم‌پیوسته‌ای رخ داد که ذیل غرب مدرن قرار داشت و غرب مدرن کاملاً بر آن مسلط بود. این جهان به‌قدری به‌هم‌پیوسته بود که هر گوشه‌ای از آن را که به هم می‌زدید، کل سیستم به هم می‌خورد. بنابراین کل سیستم در مقابل ما قرار داشت. انقلاب اسلامی در خود ایران هم در دل فرامسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن شکل گرفت. بنابراین انقلاب از لحظه اول، در هر ۲ مقیاس جهانی و داخلی، توسط یک جهان متخاصم احاطه شده بود. این جهان به‌درستی درک کرده بود که انقلاب قصد دارد همه امور را تغییر دهد. به اعتقاد من، ما در داخل ضعف عمده داشتیم و می‌توانستیم کارهای بنیادینی کنیم که موقعیت ما را در جهان تقویت کند اما این کارها انجام نشده است.

فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن بلافاصله پس از استبداد صغیر آغاز شده بود؛ از اینکه مشروطه در سال ۱۳۲۷ هجری قمری به‌طور کامل به دست

این آقایان افتاد و جریانی با محوریت ماسون‌های لژ بیداری را بر سر کار آوردند. پس از آن، از سال فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن در ایران زده شد. از سال ۱۲۸۸ شمسی تا کودتای رضاشاه ۱۱ سال فاصله بود و هرج‌ومرج درونی جریان حاکم (لژ) ماسونی بیداری) موجب شد نتوانند پروژه خود را اجرا کنند. بنابراین حرکت خود را عوض کرده و رضاشاه را بر سر کار آوردند. پس از آن، از سال ۱۳۰۰ شمسی کشور ما با سرعت فوق‌العاده‌ای، چهاراسبه به سمت تأسیس یک فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن حرکت کرد. این فرماسیون ۳ سیستم اصلی داشت. اول، سیستم سیاسی که رژیم پهلوی مظهر و اراده سیاسی آن بود. در واقع، مادر این سیستم محسوب می‌شد، چون توانست بقیه سیستم‌ها را بسازد. دوم، سیستم اقتصادی غرب‌زدگی شبه‌مدرن که قبل از شکل‌گیری سیستم سیاسی آن (رژیم پهلوی) در کشور وجود داشت. جوانه‌هایی از سرمایه‌داری شبه‌مدرن از سال ۱۲۷۰ قمری در دوره ناصرالدین‌شاه پدید آمده بود ولی مسلط نشده بود. سوم، سیستم فرهنگی که قوی‌تر از ابعاد اقتصادی بود و روشنفکرها مسؤولیت هدایت آن را بر عهده داشتند. بنابراین، این ۳ سیستم در کنار هم، کل فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن را ساختند.

فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن در ایران مانند نوزادی ناقص‌الخلقه و ناکارآمد بود. از ابتدا این فرماسیون و نوزاد دچار بحران بود. پس از سال ۵۵، بحران اقتصادی و فرهنگی شدت یافت و منجر به بحران سیاسی و انقلاب شد.

انقلاب اسلامی در مقابل هر سه سیستم ایستاد. اول، رژیم پهلوی و اراده سیاسی فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن را در هم شکست. اما متأسفانه نقطه‌ضعفاً اینجا بود که سیستم اقتصادی و فرهنگی سر جای خود باقی ماندند. غافل از اینکه فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن یک مجموعه‌است و ما باید از کل آن عبور می‌کردیم.

پس از انقلاب اسلامی، سیستم اقتصاد و فرهنگ در این کشور ضرات جدی زیادی خورد (سیستم اقتصادی بلافاصله پس از پیروزی انقلاب و سیستم فرهنگی بویژه از سال ۶۰ به بعد). نمایندگان سیستم روشنفکران (اعم از روشنفکران بااصلاح‌دینی و غیرمذهبی) بوده و نمایندگان سیستم اقتصادی، سرمایه‌داری سکولار شبه‌مدرن ایران به‌شمار می‌روند.

ایمن گروه دقیقاً از فردای انقلاب کاملاً با برنامه و هماهنگ به سمت بازسازی این سیستم حرکت کرد. به این صورت که بخشی از جریان روشنفکری (که بیشتر گرایش‌های لیبرالی دارد و پس از مدتی نتولیبوریسم را در ایران متولد کرد) به حاکمیت وصل شد.

و ۶۳ هم این نکته به چشم می‌خورد. البته به نظر می‌رسد به‌قدری به ایشان فشار آوردند که دیگر تکرار نشد.

گفتن این مسائل در آن دهه، بسیار سخت و خطرناک بود، چون جریان عبدالکریم سروش بر فضای فرهنگی، رسانه‌ای، مطبوعاتی و تا حدی فضای سیاسی کشور سیطره داشت. مشکل این بود که انقلاب دشمن خود را بدرستی نمی‌شناخت. همه تصور می‌کردند اگر فرد نمازخوانی یک مجموعه را مدیریت کند، مساله حل می‌شود. غافل از اینکه ما به یک مدل تازه نیاز داریم و حتی هنوز آن را تدوین نکرده‌ایم. ما هنوز مانیفست اسیمنای دینی و ادبیات ملتزم با آرمان‌های انقلاب نداریم و نتوانستیم یک دوره تاریخ غرب را از موضع خودمان بنویسیم. پس هنوز مرزهای هویتی خود را با غرب‌ها تعریف نکرده‌ایم. تعریف نکردن مرز،

یعنی مرزری وجود ندارد. در نتیجه، همه‌چیز به داخل هجوم می‌آورد. از طرفی، ما در هیچ زمینه‌ای چیزی تولید نکردیم و در عوض، آنها قدرت، مترجم، استاد و سیستم دانشگاهی را در دست دارند. به این ترتیب، منفعل می‌شویم و انقلاب در سیستم موجود هضم می‌شود. این اتفاق دقیقاً‌مطلوب آنهاست.

در حقیقت، آنها می‌خواهند با بازسازی سیستم فرهنگی و اقتصادی، سیستم سیاسی را کاملاً در اختیار خود بگیرند (البته همواره بخشی از سیستم سیاسی در دستشان بوده است). با این کار، فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن را بازسازی خواهند کرد؛ همان‌طور که در گذشته با ۲ کودتا این کار را انجام دادند. اولی، شبه‌کودتای ۱۸ تیر سال ۷۸ و دومی کودتای رنگی و مخملی ۸۸ که کاملاً برنامهریزی‌شده‌بود.

نقطه اتکای این عده، سیستم اقتصادی و فرهنگی بود و به دقت برنامه‌ریزی کردند. در واقع، آرایش اقتصادی ایران به شکلی عوض شد که طبقه متوسط مدرن به وجود آمد. لایه فوقانی این طبقه سکولار بود و کاملاً در خدمت اینهاست. لایه میانی و تحتانی تا حدودی پتانسیل اندیشه دینی دارد.

در توضیح طبقه متوسط مدرن باید گفت این طبقه از اوایل قرن بیستم ظهور کرده و همواره در خدمت‌امپریالیسم و رژیم‌های وابسته‌دست‌نشانده بوده است. در دهه ۴۰، یکی از اهداف اصلاحات اقتصادی و انقلاب سفید این بود که در ایران یک طبقه متوسط مدرن به وجود بیاورند تا پایگاه رژیم شاه باشد اما انقلاب اسلامی سال ۵۷ مانع آن شد. از طرفی، ایسن طبقه هنوز قوی نبود، تنها یک میلیون نفر عضو داشت و وزن کیفی مناسبی نداشت. این گروه توانستند با تغییر آرایش اقتصادی ایران، طبقه متوسط مدرن را کاملاً بازسازی کنند.

کردن سرمایه به سمت بخش خصوصی رفت و سرمایه‌ریزی سکولار را در ایران پدید آورد. البته برخلاف اسمش، دولتی است و ۹۰ درصد رانته‌ها به جیب این سرمایه‌داری ریخته می‌شود. بخشی از این سرمایه‌داری خودبه‌خود باید به بدنه تکنوکرات/ بروکرات منتقل شود که عبارت است از طبقه متوسط مدرن ایران و لایه‌های فوقانی آن. سوال اینجاست: این بدنه چگونه تربیت شد؟ در دهه ۶۰ عبدالکریم سروش با گسترش علوم انسانی و تغییر نظام دانشگاهی دستت به این کار زد. در واقع سروش با این کار، عده‌ای تکنوکرات/ بروکرات تربیت کرد که هسته مر کزی طبقه متوسط مدرنی را تشکیل دهند و از سال ۶۰ به بعد، مدل اقتصادی ایران را بسازند. در مرحله بعد، ترکیب این دو، یک نیروی سیاسی‌الترناتیو در مقابل نظام ایجاد کرد. فرهنگ آن هم سکولوار بود و مسائل دینی و مذهبی را مسخره می‌کرد. ضمن اینکه وزارت ارشاد و علوم و برنامه‌ریزی دقیق، ادبیات ضدآرمانگرا در دهه ۶۰، تئوری بردازی‌های لیبرالی و ترویج تفکر «آزایا برلین» و «پوپر» و- در ایران را مکمل آن قرار داد. سپس یک سرمایه‌داری سکولار کاملاً قدرتمند پس از سال ۶۸ ظهور کرد که آنها را از نظر اقتصادی تأمین می‌کرد. روزنامه‌های هفت‌شنبه‌ی «سرچون» تأسیس شد تا سال ۵۷، روشنفکری ایران ۲ شاخه دینی و غیردینی با گرایش‌های متعدد داشت. در دهه ۶۰، نتولیبوریسم در داخل و خارج در جریان روشنفکری رسوخ کرد و از سال ۶۸ پیوند آنها نزدیک شده و آثارشان در اینجا ترجمه و منتشر می‌شود.

«شایگان» و «جهانگلو» به کشور می‌آیند و

انقلاب اسلامی در مصاف نتولیبوریسم

از چپ‌ترین چپ تا راست‌ترین راست

- دکتر شهرباز زرتاش

«عطا مهاجرانی» به آنها می‌پیوندد. از سال ۷۰ به بعد، نتولیبوریسم تبدیل به ایدئولوژی اصلی اینها می‌شود. وزارت ارشاد در خدمت آنهاست؛ حلقه کیان، ماهنامه زنان، مجله ارغنون، انتشارات طرح نو و مجموعه آینه را تأسیس می‌کنند و رانته‌های ویژه برای بعضی از ناشران در نظر می‌گیرند.

جالب است که همه این افراد متعلق به یک حلقه و در دولت مهندس موسوی فعال بودند. در حقیقت، سرخ همه آنها در دولت‌مردان دولت موسوی به چشم می‌خورد. از طرفی، نیروهای انقلابی سردرگم و بی‌برنامه و دچار روزمرگی بودند. در نتیجه، انقلاب به‌جای اینکه اقتصاد عدالت‌محور ایجاد کند، نتولیبوریسم اقتصادی ایجاد کرد. در عرصه فرهنگی نیز نقطه‌قوت انقلاب به نقطه ضعف آن تبدیل شد و بازی را به دست آنها سپرد. در مجموع، کلیت روشنفکری ایران زیر چتر نتولیبوریسم قرار گرفت که دیده بسیار عجیبی بود. در تاریخ روشنفکری ایران، از سال ۱۳۲۰ قمری، هرگز دیده نشده روشنفکری زیر چتر یک ایدئولوژی به وحدت برسند. چپ‌ترین چپ و راست‌ترین راست همگی در نتولیبوریسم به وحدت رسیدند. این اتفاق نظر بسیار پرمعنی است.

ابتدای انقلاب، به دلیل فضای مارکسیستی، نتولیبوریسم قرار گرفت که

بود. در تاریخ روشنفکری ایران، از سال ۱۳۲۰ قمری، هرگز دیده نشده روشنفکری زیر چتر یک ایدئولوژی به وحدت برسند. چپ‌ترین چپ و راست‌ترین راست همگی در نتولیبوریسم به وحدت رسیدند. این اتفاق نظر بسیار پرمعنی است. ولی باید در اقتصاد اسلامی گسترش پیدا کند. پس این کار را انجام دادند. اولی، شبه‌کودتای ۱۸ تیر سال ۷۸ و دومی کودتای رنگی و مخملی ۸۸ که کاملاً برنامهریزی‌شده‌بود.

نقطه اتکای این عده، سیستم اقتصادی و فرهنگی بود و به دقت برنامه‌ریزی کردند. در واقع، آرایش اقتصادی ایران به شکلی عوض شد که طبقه متوسط مدرن به وجود آمد. لایه فوقانی این طبقه سکولار بود و کاملاً در خدمت اینهاست. لایه میانی و تحتانی تا حدودی پتانسیل اندیشه دینی دارد.

در توضیح طبقه متوسط مدرن باید گفت این طبقه از اوایل قرن بیستم ظهور کرده و همواره در خدمت‌امپریالیسم و رژیم‌های وابسته‌دست‌نشانده بوده است. در دهه ۴۰، یکی از اهداف اصلاحات اقتصادی و انقلاب سفید این بود که در ایران یک طبقه متوسط مدرن به وجود بیاورند تا پایگاه رژیم شاه باشد اما انقلاب اسلامی سال ۵۷ مانع آن شد. از طرفی، ایسن طبقه هنوز قوی نبود، تنها یک میلیون نفر عضو داشت و وزن کیفی مناسبی نداشت. این گروه توانستند با تغییر آرایش اقتصادی ایران، طبقه متوسط مدرن را کاملاً بازسازی کنند.

کردن سرمایه به سمت بخش خصوصی رفت و سرمایه‌ریزی سکولار را در ایران پدید آورد. البته برخلاف اسمش، دولتی است و ۹۰ درصد رانته‌ها به جیب این سرمایه‌داری ریخته می‌شود. بخشی از این سرمایه‌داری خودبه‌خود باید به بدنه تکنوکرات/ بروکرات منتقل شود که عبارت است از طبقه متوسط مدرن ایران و لایه‌های فوقانی آن. سوال اینجاست: این بدنه چگونه تربیت شد؟ در دهه ۶۰ عبدالکریم سروش با گسترش علوم انسانی و تغییر نظام دانشگاهی دستت به این کار زد. در واقع سروش با این کار، عده‌ای تکنوکرات/ بروکرات تربیت کرد که هسته مر کزی طبقه متوسط مدرنی را تشکیل دهند و از سال ۶۰ به بعد، مدل اقتصادی ایران را بسازند. در مرحله بعد، ترکیب این دو، یک نیروی سیاسی‌الترناتیو در مقابل نظام ایجاد کرد. فرهنگ آن هم سکولوار بود و مسائل دینی و مذهبی را مسخره می‌کرد. ضمن اینکه وزارت ارشاد و علوم و برنامه‌ریزی دقیق، ادبیات ضدآرمانگرا در دهه ۶۰، تئوری بردازی‌های لیبرالی و ترویج تفکر «آزایا برلین» و «پوپر» و- در ایران را مکمل آن قرار داد. سپس یک سرمایه‌داری سکولار کاملاً قدرتمند پس از سال ۶۸ ظهور کرد که آنها را از نظر اقتصادی تأمین می‌کرد. روزنامه‌های هفت‌شنبه‌ی «سرچون» تأسیس شد تا سال ۵۷، روشنفکری ایران ۲ شاخه دینی و غیردینی با گرایش‌های متعدد داشت. در دهه ۶۰، نتولیبوریسم در داخل و خارج در جریان روشنفکری رسوخ کرد و از سال ۶۸ پیوند آنها نزدیک شده و آثارشان در اینجا ترجمه و منتشر می‌شود.

«شایگان» و «جهانگلو» به کشور می‌آیند و نظام را در وزارت ارشاد و علوم بالا برد. به عبارتی،

اگر فضا در پایین جامعه عوض شود، خودبه‌خود ارگان‌های دیگر نیز به فکر فرومی‌روند. این صدا اگر نتواند وزارت‌خانه را در اختیار ما قرار دهد، حداقل از میزان حرکت آن کم خواهد کرد.

این تصمیم‌گیری‌ها نیاز به مدیریت قدرتمند دارد. در مجموع، اگر بتوانیم توازن قوا را در سیستم فرهنگی و اقتصادی دگرگون کنیم، زمینه برای به انزوا کشیدن جریان نتولیبیرال درون حاکمیت فراهم می‌شود، چراکه یک جریان نتولیبیرال همیشه آویزان حاکمیت بوده و به هیچ نحو قصد کناره‌گیری را ندارد که جریان «حزب منحل‌ه مشارکت» نمونه اعلامی آن است. در اصل، در نظام اسلامی، اراده ولی باید در تمام سطوح متجلی باشد اما واقعیت ماجرا این است که در جامعه ما اینگونه نیست. هسته‌های مقاومت فراوانی در مقابل اراده ایشان وجود دارند که به‌صورت پنهان فعالیت می‌کنند؛ یعنی به زبان آن نا تحسین می‌کنند ولی در عمل نمی‌گذارند اجزایی

شود. راه‌حل این است که نتولیبوریسم موجود را در بدنه سیاسی ایزوله کرده و کنار بگذاریم. این کار تنها زمانی محقق خواهد شد که این جریان پشتوانه مالی و بلندگوهای فرهنگی خود را از دست بدهد. تا این جریان بازی را در فرهنگ و اقتصاد برده باشد، نمی‌توان توقع داشت بشود در سیاست این جریان را به انزوا کشاند. به نظر بنده، باید یک قرارگاه فرهنگی تأسیس کنیم که چند وظیفه را بر عهده بگیرد. یکی از وظایف آن این است که نسبت ما را با رسانه و صاوسیما تعیین کند. این یک کار تئوریک جدی است. باید بدانییم چگونه از رادیو و تلویزیون استفاده کرد. قدرت کلام را بیشتر کنیم. باید به این نکته فکر کنیم که محتوای آن چه باشد، کدام شبکه خانگی را بسازیم و چه مقدار از بازی را که صاوسیما نمی‌تواند به دوش بکشد، در سینما بیان کنیم. ما متأسفانه به این نکات توجه نکردیم. تصور ما این بود که مشکل از سیستم نیست، بلکه افراد مشکل دارند و اگر به‌جای یک مدیر غیرمذهبی، یک فرد بسیار متدین را جایگزین کنیم، مشکلات حل می‌شود. در حال حاضر، متوجه شده‌ایم مساله افراد نبوده‌اند، بلکه ساختارها اشکال داشته‌اند. دنیای مدرن و فرماسیون غرب‌زده شبه‌مدرن را نمی‌شناختیم. نمی‌دانستیم اگر مدل اقتصادی سرمایه‌داری را بر عهده کارشناسان نتولیبیرال بگذاریم، چه نتیجه‌ای به بار می‌آورد. بنابراین آنها توانستند نیروهای خود را بازسازی کنند. ما هیچ‌گاه سیستمی در تراز انقلاب نساختم تا توقع ظهور انسان‌های تراز انقلاب را داشته باشیم. واقعیت این است که از ابتدا، حتی در وجه سیاسی نیز به‌صورت کامل اسلامی نشدیم.

البته بنده معتقدم در آن زمان، اقتدار حضرت امام و شرایط به نحوی بود که می‌توانستیم نظام سیاسی اسلام را به‌صورت کامل محقق کنیم. در این صورت، امروز برای ما مشکل ایجاد نمی‌شد و اراده سیاسی ولی‌فقیه براحتی تحت‌الشعاع قرار نمی‌گرفت. از همان ابتدا، این تلقی که جمهوری فرم است و اسلام محتوا، غلط بود. جمهوری که ماهیت است و اقتضات ویژه خود را دارد. مدلی که مقام معظم رهبری در سفر به کردستان مطرح کردند، بسیار عالی است و می‌تواند نقش منفی «جمهوری» را خنثی کند. امروز پس از ۳۰ سال، فقدان تفکر موجب شد هیچ سیستم اسلامی را جایگزین سیستم‌های موجود نکنیم. طبیعی است از دل این سیستم شبه‌مدرن، هیچ انسان اسلامی به وجود نمی‌آید. مطهری‌ها و بهشتی‌ها استثنا بودند. وقوع انقلاب هم به این معنی نبود که همه مردم در سطح مطهری‌ها بودند. آن مردم، انسان‌های شبه‌مدرنی بودند که از دست شبه‌مدرنیته به ستوه آمده بودند. یکی از مشکلات فعلی ما این است که محتوای شبه‌مدرن وجود دارد و مردم را آزار می‌دهد اما ظاهری اسلامی دارد و رسانه‌های روشنفکرانه همه مشکلات را به گردن اسلام می‌اندازند. مشکلات امروز ما مثل معماری، روابط‌انسان‌ها، کچروی‌های اجتماعی، تورم و- نتیجه غرب‌زدگی و شبه‌مدرن شدن ۲۰۰ ساله ما است. مسؤول اصلی آن نیز کسانی هستند که این غرب‌زدگی شبه‌مدرن را بعد از انقلاب بازسازی کردند. ویژگی آن این است که در رأس نظام ما، اسلام وجود دارد و متأسفانه این عده تمام مشکلات را به حساب اسلام می‌گذارند.

ما امروز در میدان جنگ هستیم و باید یک قرارگاه فرهنگی جنگ نرم، زیر نظر مستقیم رهبری انقلاب تشکیل دهیم. به‌علاوه، باید هوشمندترین نیروی فرهنگی در رأس آن باشد تا بتواند با تمام نیروهای طیف انقلاب و معتقد به ولایت، شرایط را مهیا کند. استراتژی فرهنگی کشور را تغییر دهد و رسانه را در دست بگیرد.

منبع:برهان

<div>یاورقی ۲۶</div>
<div>تاریخ مشروطه</div>
<div><div><ul style="list-style-type: none">دکتر موسی نجفی</div></div>
<div><div><div><div><div><div><div></div></div></div><div>همچنین شناخت و نقد گرایش مذهبی از استعمار و غرب، در دوران نهضت امام خمینی(ره) طی ۲ دوره تاریخی از ۱۵ خرداد تا بهمن ۵۷ و از ۵۷ تا سال ۶۸ (زمان رحلت ایشان)، در مسیری عمیق و موشکافانه قرار گرفته و این در حالی است که گرایش متجدد سکولار نه‌تنها نتوانست از اکثر این تحولات درسی مناسب بگیرد، بلکه غفلت و خودفراموشی آنان بعد از انقلاب اسلامی به‌مراتب بیشتر شد. نداشتن رهبران بزرگ و متفکرانی برجسته مانند امام خمینی(ره) در بین سکولار، به نوعی سطحی‌اندیشی و در مواقعی شیفتگی نسبت به غرب را در عصر حاضر منجر شده است. این نکته را هم باید اضافه کرد که در جهت برقراری نوعی بستر مناسب در زمینه شناخت واقعی و عمیق‌تر از استعمار غرب، تلاش‌هایی از جانب منورالفرانی چون آل‌احمد انجام گرفت؛ اما این کوشش به‌خاطر عمیق نبودن درک مذهبی نه‌تنها خودش بلکه در کل جریان روشنفکری به شکست و ناکامی یا التقاط انجامید و نتوانست رشد و ادامه یابد.</div></div></div><div><div><div></div><div>نقد تفکر تمدن غرب در متون تاریخی سده‌اخیر</div></div></div></div></div>
<div>اما اینکه ایا در متون ۱۰۰ سال اخیر تاریخ ایران، بویژه در زمینه‌ها و سرچشمه‌های اولیه ورود تفکر غربی به ایران، نقد ارزیابی جدی صورت گرفته است یا نه، این مهم را می‌توان در مقالات و متون تاریخی و اجتماعی و فلسفی سده اخیر ردیابی و بازنگری کرد. قدر مسلم آن است که از همان بدو ورود اندیشه غرب، بسیاری از اندیشمندان متعمق ظهور کردند که در پشت جعبه جادویی و رنگین غرب، مبنایت و تمایزات در خور توجهی با آداب و اصالت‌های خودی را می‌دیدند و خوب و بد آن فرهنگ را با عینک و نقادی موشکافانه‌ای می‌سنجیدند. در این‌باره می‌توان به یکی از این هشدارها و نکته‌سنجی‌ها در یکی از جراید فارسی‌زبان ایرانیان مقیم نجف اشرف توجه کرد:</div>
<div>… بعضی مراتب علمیه و سیاسیه که دارای صعوبتند و اذهان عامه از ادراک آن قاصر است، مقتضی در بحث و اظهارش نیست، اگر چه در جای خود صریح است؛ چنانچه درجات علوم در مدارس مرتب است و ممکن نیست بدون تحصیل و تکمیل درجه، به درجه دیگر رسید. همچنین است درجات ترقی، پله‌پله باید سیر نمود و مراعی نبودن ترتیب، سبب هلاکت است؛ چه، عامه ملت ما قوه ادراک و قوه دفع ندارند، خصوص بعضی مطالب که به صورت آراسته و در باطن به حیوانات درنده ماند که در اول ملاقات، اشخاص بی‌علم را پاره‌پاره می‌کنند. و هیچ چیز قادر بر جلوگیری این جهال عالم‌نما که ملفت مقتضای زمان نیستند، نیست؛ مگر قوه افکار و قلم ارباب جراید. و فلاسفه زمان را است که گمرک بسیاری بر این اجناس سامه بیندند تا در وطن ما فروشش موجب ضرر شود؛ والا دخول این مطالب که با اذهان ملت مضاده تامه دارد، منجر به هلاکت خواهد شد و سبب می‌شود که در اذهان بی‌علم چنان مرتسم شود که اسلامیت منافی تمدن است، چنانچه لورد کرم‌ر گمان نمود و این اسباب تنزل قوه مذهبی و جامع دیانت است و اول جامع ترقی است. غافل از آنکه اسلام با اصول تمدن چنان موافقت ندارد که از برای کسی شبه نمی‌ماند که از اسلام اخذ شده. بلی، نظر به مطالب فاسده که از بلاد متهمدنه نشود کرده و در افطار منتشر شده، گمان تنافی می‌رود؛ و لکن لازم نیست که آنچه از بلاد متهمدنه ناشی شده، از اصول تمدن باشد اگر کامل از جمیع جهات بودند. با این مضار مسکرات که از دفتر اموات و مریضخانه‌ها معلوم و محقق شده و استعمال مسکرات نمی‌کردند و همچنین سایر افعالی که خود تصدیق به ضرر او دارند و در عمل هیچ مضایقه‌ای از تکیابش ندارند. پس هر متصدی تربیت قومی باید در اصول تمدن آن ققوم، رعایت حال مملکت و اخلاق اهالی زمان و دیانت آنها را بنماید؛ چه، ممکن است که مواد ترقی مملکتی با مزاج مملکت دیگر سازگار نباشد؛ چنانچه در اروپا ۲ دولت نیست که در جمیع موارد متحد باشند. قانون اقوام سکسونی به واسطه تفاوت خلق از همه امتیاز دارد. دیانت و ثنیه و معنیت و هویدیه با اسلام فرق کلی در وضعیت معینت دارند. و همچنین زمان تشکیل ادارات اداره نمودن زمان یا شارل پاتالئون در فرانسه یا جورج واشنگتون در آمریکا یا نادرشاه افشار در ایران یا پتر کبیر در روسیه ربطی، به زمان ما ندارد؛ با آنکه هر یک در زمان خود کامل بودند. همچنین قانون ادارات امروز ما برای قسرون آینده تغییر کلی خواهد یافت. پس تبعه مطلقه از اصول ترقی دولتی که از جهت دیانت مملکت و اخلاق با ما میابتنند، نمی‌شود کرد.</div>
<div>منبع:برهان</div>